

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

### سالک باید چگونه باشد (صفحه ی ۲۴۷ ف ۳)

🌸 **الكاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ**<sup>۱</sup>، کاسب دوست خداست. هر کس داد و ستد کند، کاسب است. هر کار که می‌کنی، سعی کن کاسبی کنی. مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. کمالت را، علمت را، هر چه را که داری به خدا بده، خدا دوباره به تو می‌دهد. داد و ستد خوب است و آدم را حبيب خدا می‌کند.

خدای متعال در صحبت با بنده‌ها با ادبیات گوناگونی صحبت کرده است. با عموم و اکثریت که حرف می‌زند، ادبیاتش، ادبیات معامله، سود و زیان است؛ ادبیات کار کردن و مزد گرفتن است. آیات زیادی داریم، سوره فاطر آیات ۲۹ و ۳۰ قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند، نماز به پا می‌دارند، از آنچه روزیشان کردیم آشکارا و پنهان انفاق می‌کنند، اینها چه کسانی هستند؟ «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» اینها امید به تجارتي بستند که در آن زیان وجود ندارد و سودش قطعی است. بعد فرمود: به خاطر این است که خدای متعال اجر و مزد کار آنها را به‌طور کامل و

۱. سید عبد الاعلی سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۰.

تمام عیار به آنها بدهد و علاوه بر آن اجر و مزد، چیزی هم روی آن می‌گذارد. «يَرِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» خدا هم بخشنده است و کاستی‌های عمل اینها را می‌بخشد و هم شکور است تشکر و قدردانی می‌کند از کار اینها. ادبیات این آیه، ادبیات تجارت و مزد گرفتن در اثر کار است. هم تعبیر «تِجَارَةٌ لَنْ تَبُورَ» و هم تعبیر «لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ» وجود دارد.

آیه ۱۰ سوره صف، قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» ای کسانی که ایمان آوردید می‌خواهید شما را به تجارتی دلالت و راهنمایی کنم که آن تجارت شما را از عذاب دردناک نجات خواهد داد؟ آن تجارت چی است؟ «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> آن تجارت این است که بیاید به خدا ایمان بیاورید؛ یعنی به خدا دل بسپرید. نفرمود اسلام بیاورید. گفت ایمان بیاورید. اسلام و ایمان با هم فرق می‌کند. دل به خدا و رسول خدا ﷺ بدهید. در راه خدا با اموال و انفستان جهاد کنید بعد فرمود: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ» این برای شما بهتر است. برای شما سود بیشتری دارد اگر بدانید. اینجا هم «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ» است، صحبت از تجارت است.

آیه‌ی ۷۴ سوره نساء: «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» کسانی که اهل معامله هستند، می‌خواهند دنیا را بدهند و با آن آخرت را بخرند، «يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» اینها اهل خرید و فروش و بیع و شراعتند. اینها باید در راه خدا قتال و کارزار کنند و کسی که در راه خدا بجنگد و کارزار

۲. سوره ی صف، آیه ی ۱۱.

کند خواه کشته شود یا غلبه و پیروزی ظاهری به دست آورد در هر دو صورت، «فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» مزد و پاداش عظیمی به او خواهیم داد. باز هم تجارت و مزد.

آیهی ۱۱۱ سورهی توبه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» خدا مشتری و خریدار است، از چه کسی می‌خرد؟ از مؤمنین، چه چیزی را می‌خرد؟ خودشان و مال‌هایشان را می‌خرد. چی می‌دهد؟ آن قیمتی که خدا می‌پردازد در قبال خرید خود آنها و جان‌هایشان چی است؟ «بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» بهشت را در قبالشان می‌دهد. «يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» اینها در راه خدا کارزار می‌کنند، دشمنان خدا را می‌کشند و خودشان هم شهید می‌شوند «وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» این وعده که وعدهی الهی و حقی است هم در تورات و هم در انجیل و هم در قرآن آمده است «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ». چه کسی از خدا به عهدش باوفاتر و پایبندتر است. خدا عهد کرده و پای قرارداد را امضا کرده که من انفس و اموال شما مؤمنین را می‌خرم و در قبالش به شما بهشت می‌دهم. «فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بشارت بر شما! خوشحال باشید، مژده بر شما با این معامله و خرید و فروشی که انجام دادید. «فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بحث بیع و شراعی و خرید و فروش است. «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» و این رستگاری عظیمی است.

آیه ۱۸۷ سوره آل عمران. حالا کسانی را نگاه کنید که معامله‌ی غلط می‌کنند؛ «وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُيِّنَتْ لَهُمْ مَا يَشْتَرُونَ» به بهای اندکی فروختند و چه بد معامله‌ای کردند. یا آیه ۱۰۲ سوره بقره: «وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» چه بد معامله‌ای کردند، خودشان را چه بد فروختند. آیه ۱۶ سوره بقره: «فَمَا رَاحَتْ تِجَارَتُهُمْ» در تجارتی که کردند سود نبود، سراسر ضرر بود. گاهی شخص معامله می‌کند، سود به دستش نمی‌آید و می‌گوید ضرر کردم.

گاهی معامله می‌کند و سرمایه‌اش هم از بین می‌رود، این ضرر بزرگ است، لذا تعبیر ضرر هم زیاد داریم. «وَالْعَصْرِ؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»<sup>۳</sup>. «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۴</sup> بحث خسارت است. این ادبیات، ادبیات تجارت و کار و مزد در قرآن کریم است. فرمود: «وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»<sup>۵</sup> چه اجر خوبی به اهل عمل می‌دهد. اینها کار کردند، خدا هم پاداش و مزد می‌دهد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۶</sup> خدا مزد و پاداش مؤمنین را ضایع نمی‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۷</sup> خدا مزد و پاداش نیکوکاران و اهل احسان را ضایع نمی‌کند. «مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۸</sup> هرکس به قصد هجرت به سوی خدا و رسول از خانه‌اش خارج شود و در بین راه موت او را دریابد، اجر او بر گردن خدا قرار می‌گیرد. خدا متعهد است که پاداش او را بدهد؛ ولو صورت ظاهر نتوانست حج انجام دهد. آیه ۱۱۲ سوره بقره: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» هرکس خودش را تسلیم خدا کند «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» و «وَهُوَ مُحْسِنٌ» همزمان نیکوکار هم باشد، پاداش او پیش خدا محفوظ است. کار کرد مزد گرفت. در

<sup>۳</sup> سوره ی عصر، آیه‌های ۱ و ۲.

<sup>۴</sup> سوره ی زمر، آیه ی ۱۵.

<sup>۵</sup> سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۶ و سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵۸ و سوره ی زمر، آیه ی ۷۴.

<sup>۶</sup> سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۱.

<sup>۷</sup> سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۰ و سوره ی هود، آیه ی ۱۱۵ و سوره ی یوسف، آیه ی ۹۰.

<sup>۸</sup> سوره ی نساء، آیه ی ۱۰۰.

رابطه با اجر خیلی آیه داریم؛ «أَجْرٌ عَظِيمٌ»<sup>۹</sup>، «أَجْرٌ كَبِيرٌ»<sup>۱۰</sup>، «أَجْرٌ كَرِيمٌ»<sup>۱۱</sup>، «أَجْرٌ غَيْرٌ مَمْنُونٍ»<sup>۱۲</sup>، «أَجْرًا حَسَنًا»<sup>۱۳</sup> و امثال این تعابیر. بحث پاداش و مزد «هُوَ خَيْرًا وَ أَعْظَمَ أَجْرًا»<sup>۱۴</sup> و امثال این گونه تعابیر مخاطبش عامه‌ی مردم است. عامه‌ی مردم اهل معامله‌اند. کاری برایشان سود داشته باشد انجام می‌دهند، نداشته باشد، نمی‌کنند. اکثریت مردم این گونه‌اند؛ چون در بند نفس خود هستند. هر کس حبّ ذات دارد، دلش می‌خواهد منفعت کند، چه مادّی چه معنوی؛ نمی‌خواهد ضرر کند؛ امّا اقلیتی هستند که قرآن با آنها هم صحبت کرده است. بیشترین آیات بحث تجارت، بیع، شراع، ثمن، سود، ربح، خسارت، عمل، اجر و امثال اینهاست؛ امّا در آیات معدودی ادبیات دیگری وجود دارد. اینکه اکثریت آیات با ادبیات سود و ضرر است به این خاطر می‌باشد که اکثریت خلق این گونه هستند؛ امّا اقلیت برجسته‌ای هم در خلق وجود دارد که ادبیات قرآن در گفتگوی با آنها طور دیگر است. مثل آیه‌ی ۱۶۵ سوره بقره: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»<sup>۱۵</sup> کسانی که دل به خدا سپردند محبتشان به خدا در اوج شدت است. برای «أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» تعبیر عشق به کار می‌برند. این

۹. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌های ۱۷۲ و ۱۷۹ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹ و سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۸.

۱۰. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱ و سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۷ و سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۷ و سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۲.

۱۱. سوره‌ی حدید، آیه‌های ۱۱ و ۱۸.

۱۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۸ و سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۲۵ و سوره‌ی تین، آیه‌ی ۶.

۱۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲ و سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۶.

۱۴. سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰.

۱۵. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۵.

افراد اهل عشقند؛ اهل معامله و تجارت نیستند. نمی‌گویند خدایا این کار را می‌کنیم، چقدر مزد می‌دهی؟ این را به تو می‌فروشیم، چقدر سود می‌دهی؟ اینها اهل عشق و محبتند. در سوره‌ی نور آیه ۳۷ فرمود: «رَجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ» رادمردانی هستند، رجال هم به معنای ذکور در مقابل اناث نیست که بگوییم خانم‌ها نمی‌توانند جزء اینها باشند. رجال تعبیر مردانگی و رادمردی است، نه جنسیت ذکور در برابر جنسیت انثی. رادمردانی هستند که هیچ تجارتی و هیچ خرید و فروشی، آنها را از یاد محبوب، از برپا داشتن نماز، پرداخت زکات غافل نمی‌کند. اینها اهل تجارت نیستند و از جاذبه‌ی تجارت و سود و زیان و بیع و شراعی خارج شدند؛ متعلق به افق بلندتری هستند. همین اواخر در شرح بحث مصباح به داستان موسی و خضر علیهما السلام که رسیدیم گفتیم: خضر علیه السلام سه چشمه نشان داد و سه آموزه‌ی بلند عرفانی به موسی علیه السلام که آموخت. در سومین چشمه، خسته و تشنه و گرسنه به آبادی رسیدند. از مردم مقداری غذا و آب خواستند، هیچ کس چیزی نداد. بیرون آبادی دیوار باغی بود که ترک داشت. کنارش نشستند. خضر علیه السلام گل درست کرد و شروع به تعمیر کرد. موسی علیه السلام کُفرش درآمد و گفت: «لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ اجْرًا»<sup>۱۶</sup> اگر می‌خواستی کارگری کنی، اقلأ کاری می‌کردی که مزد می‌گرفتی تا با پولش غذا می‌خریدیم و می‌خوردیم و سیر می‌شدیم. همان جا خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»<sup>۱۷</sup> صحبت از مزد کردی، دیگر تمام شد و فراق بین من و توست. اهل محبت و عشق و مزد خواستن؟ دست شما

<sup>۱۶</sup>. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۷.

<sup>۱۷</sup>. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷۸.

درد نکنند! در وادی عرفان و سلوک آمدی آن وقت صحبت از مزد می‌کنی؟! این مال گروهی غیر از گروه اکثریت است که اهل بیع و شراع و خرید و فروش و سود و زیان و مزد و... هستند. این را گفتم تا زمینه آماده شود عبارت مصباح را توضیح دهم که «الکاسبُ حَبیبُ الله» کاسب دوست خداست. هرکس داد و ستد کند، کاسب است. برای من تعریف کردند، کاسبی جنس‌های خوبی دارد، خیلی هم با انصاف است. هرکس از او جنس می‌خرد به نفعش تمام می‌شود. اول سراغ مغازه‌اش رفتم به قصد اینکه جنس با کیفیت خوب را به قیمت ارزان بخرم و سود درست و حسابی کنم. پس اول که رفتم در مغازه‌ی او، به قصد کاسبی بود به قصد سود بردن بود، به قصد جنس خوب و با قیمت ارزان خریدن بود، کاری به کار مغازه‌دار نداشتم. اول سودجویانه و برای منافع خودم رفتم و به او کاری نداشتم؛ اما مدتی که به مغازه‌اش رفتم و خرید کردم کم‌کم از خود مغازه‌دار خوشم آمد دیدم عجب مغازه‌دار خوبی است! عجب دوست داشتنی است! چقدر خوش اخلاق و باگذشت و با محبت است! اول انگیزه‌ام سودی بود که در مغازه گیرم می‌آمد. حالا دنبال بهانه می‌گردم که چیزی از او بخرم؛ چون دلم برای مغازه‌دار تنگ شده؛ اصلاً آن جنس را لازم هم ندارم؛ می‌روم مغازه‌دار را ببینم و دوستش دارم؛ از خودش خوشم آمده است. یک پرانتز باز کنم اهل معنا و معرفت، دعاها و درخواست‌هایی که می‌کنند اصلاً برایشان موضوعیت ندارد. دنبال بهانه می‌گردند تا سرِ گفتگو را با معشوق باز کنند. به بهانه‌ای درِ خانه‌ی خدا بروند، در بزنند و بگویند: خدایا آب می‌خواهیم، نان و لباس می‌خواهیم، سلامتی، روحیات خوب، اخلاق خوب، مقامات معنوی و بهشت می‌خواهیم. همش بازی است، عاشق خودش هستند. از مغازه‌دار خوشش آمده، الکی چیزهایی که در

خانه دارد و لازم ندارد را می‌خرد. چه کند؟ عاشق شده و به مغازه‌دار دل باخته است. دنبال بهانه می‌گردد که در مغازه برود؛ دلش تنگ شده است. خاطره‌ای از روزهایی که دانشگاه تدریس داشتم بگویم. بعضی از دوستانی که حضور دارند برای همان دوره‌ها هستند؛ شاید خودشان جزء کسانی باشند که این تجربه را کرده‌اند. در دانشکده اتاق کوچکی داشتم که دانشجویها می‌آمدند و سؤال می‌کردند و راهنمایی یا مشاوره می‌خواستند. عده‌ای می‌گفتند راجع به فلان موضوع می‌خواهیم تحقیق کنیم چه کتاب‌هایی وجود دارد؛ سؤالی برایمان مطرح است، شبهه‌ی اعتقادی داریم، جوابش چیست؟ جواب می‌دادم می‌رفتند. گاهی بعضی دانشجویها می‌آمدند بیرون اتاق، دم در می‌ایستادند، داخل نمی‌آمدند و یک طوری نگاه می‌کردند، می‌گفتم: بفرمایید عزیز من. کاری از دست من بر می‌آید؟ می‌گفت: استاد خدا می‌داند هرچه گشتم یک سؤال پیدا کنم از شما بپرسم، پیدا نکردم. می‌شود پنج دقیقه داخل اتاق شما بنشینم؟ می‌گفتم: بیا عزیزم بنشین. بعد می‌گفتم می‌خواهی بگویم آنهایی هم که آمدند سؤال کردند، سؤالشان بازی بود؟ آنها هم مثل خودت دلشان تنگ شده بود، دنبال بهانه بودند. کلی زور زدند سؤالی پیدا کردند که بیایند پنج دقیقه بنشینند و صحبت کنند. از مغازه‌دار خوشش آمده است. اول به قصد کاسبی به میدان آمد. بعد کم‌کم از مغازه‌دار خوشش آمد، حالا دنبال بهانه می‌گردد در مغازه برود و خود مغازه‌دار را دوست دارد. یک پله بالاتر برویم؟ مدتی که در مغازه آمد، کم‌کم رمزی برایش گشوده شد و دید ای داد بیداد! فردی که آمد به او گفت که این مغازه‌دار خیلی انسان خوبی است و ارزان می‌فروشد. این شخص را خود مغازه‌دار فرستاده بود. مغازه‌دار عاشق او شده بود. می‌خواست یک طوری او را به خودش راه دهد. طرف را



فرستاد، گفت برو پیش او تعریف کن. خدا، انبیا و ائمه را فرستاد و گفت بروید از مغازه‌ی من تعریف کنید و بگویید جنس‌های خوب دارد. «فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهَا» خودش فرستاده بود. چرا فرستاده بود؟ مغازه‌دار عاشق این خریدار بود، اصلاً ماجرای خرید و فروشی در بین نبود. می‌خواست یک طوری خریدار را پهلوی خودش بیاورد. کسانی را فرستاد بروند از جنس‌های مغازه‌اش تعریف کنند که انسان منصفی است، قیمت ارزان می‌دهد تا یک طوری او را در مغازه‌اش بکشد. بعد که در مغازه‌اش آمد و کم‌کم فروشنده را دید، به او علاقمند شد. اول فکر می‌کرد خودش علاقمند و عاشق مغازه‌دار است. کم‌کم بو برد ای داد بی داد از اول مغازه‌دار عاشق او بوده است. همه‌ی نقشه‌ها را خودش کشیده بود و همه‌ی تدارکات را خودش فراهم کرده بود. تمام مقدمات را خودش جور کرده بود؛ چون عاشق این بنده بود. لذا در قرآن فرمود: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»<sup>۱۸</sup> اول گفت خدا عاشق آنهاست. بعد گفت آنها عاشق خدا هستند.

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر      وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد  
برق اول از منزل لیلی درخشید و از آنجا شروع شد. همه‌ی نقشه‌ها را خدا خودش چید. مغازه را درست کرد، تبلیغات کرد، انبیا و اولیا را فرستاد که از مغازه‌اش، سودی که معامله دارد و مزدهای خوبی که صاحب کار می‌دهد، تبلیغ کنند. همه‌اش تدارک بود، همه را او نقشه کشیده بود، عاشق بنده بود و می‌خواست او را طرف خود و به آغوش خودش بکشد. «الْكَايِبُ حَيْبُ اللَّهِ» کم‌کم معلوم می‌شود، حبیب محب نیست، محبوب

---

<sup>۱۸</sup>. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

است. «الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ» نه «مُحِبُّ اللَّهِ». یک وقت می‌گوییم کاسب خدا را دوست دارد، یک وقت می‌گوییم کاسب محبوب خداست. خدا دوستش دارد. فضای دیگری برایتان باز کنم. اینها فقط عطایای ماه رجب است. در شهرالله‌الاصب خدا پرده‌ها را کنار می‌زند. شخص گاهی کسی را به خاطر فعلش و کارش دوست دارد. کارها و خدمات‌های خوبی می‌کند، محبت می‌کند، مشکل‌گشایی و احسان می‌کند، هدیه می‌دهد و به خاطر فعلش او را دوست دارد.

«الانسان، عبيد الاحسان»<sup>۱۹</sup> وقتی کسی به انسان خوبی می‌کند، انسان بنده‌ی او می‌شود. منسوب به امیرالمؤمنین عليه السلام است که فرمودند: «الْهَدِيَّةُ تَجْلِبُ الْمَحَبَّةَ»<sup>۲۰</sup> هدیه محبت را جلب می‌کند، لذا کسی چهار بار به شما هدیه دهد، یقین بدانید دوستش خواهید داشت. «جِبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا»<sup>۲۱</sup> دل‌ها بر اساس محبت کسی که به او احسان می‌کند سرشته شده است. وقتی شما به کسی احسان و نیکی کردی، دست خودش نیست، دوستدار شما می‌شود. گاهی فعل کسی را دوست دارید، کارهای خوب و دوست‌داشتنی انجام می‌دهد و دوستش دارید، یک قدم بالاتر به خاطر صفات خوبی که دارد دوستش دارید؛ مثلاً خیلی صادق، با صفا، با گذشت، با محبت، با معنویت و سخاوتمند است. این هم یک افق است. بالاتر از این ذات است. هر چیزی فعل، صفت و ذات دارد. گاهی کسی را به خاطر خودش دوست دارید، صرف نظر از فعل و صفتش، اصلاً خودش را

<sup>۱۹</sup>. مجلسی، بحار، ج ۷۱، ص ۱۱۷.

<sup>۲۰</sup>. لثی واسطی، عیون‌الحکم و المواعظ، ص ۳۹ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

<sup>۲۱</sup>. ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۳۷ و صدوق، من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.

دوست دارید. در روایات داریم شاید مربوط به این بحث نباشد؛ ولی اشاره‌ای آنجا هست. خدا عمل بعضی از بنده‌ها را دوست دارد؛ ولی خودشان را دوست ندارد و عمل بعضی از بنده‌ها را دوست ندارد؛ ولی خودشان را دوست دارد. این خود می‌تواند از عمل جدا شود. خدا، خود مؤمن را دوست دارد. ممکن است مؤمنی فاسق العمل باشد، و خدا عملش را دوست نداشته باشد. مؤمن است، دوست امیرالمؤمنین علیه السلام است، خودش را دوست دارد؛ ولو عملش را دوست ندارد. گاهی کسی را به خاطر فعل، صفت و گاهی به خاطر خودش صرف نظر از فعل و صفتش دوست داری. یک جلوه را نشانتان بدهم: یکی از تجلیات ربوبیت خدای متعال در والدین است. گاهی یک بچه بدرفتار و بداخلاق است؛ اما مادر می‌گوید دست خودم نیست بچه‌ام است، دوستش دارم. کارهایش را قبول ندارم، اخلاقش هم خوب نیست؛ اما خودش را دوست دارم. ببینید خودش را دوست دارد. بنابراین دوست داشتن می‌تواند این سه مرحله را داشته باشد: یک وقت به خاطر فعل، گاهی به خاطر صفت، یک وقت هم به خاطر خودش. انسان اگر کسی را به خاطر خودش دوست داشته باشد، خیلی بالا و بزرگ است و اگر روزی فعل خطایی از او سرزد، اخلاق بدی هم داشت ردش نمی‌کند؛ خودش را دوست دارد. « حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ »<sup>۲۲</sup> خدا خود محبّ علی بن ابیطالب علیه السلام را دوست دارد. زمینه را آماده نمی‌بینم بحث‌های مقدماتی می‌خواهد، می‌ترسم زمینه‌ی اشتباه فهم فراهم شود؛ والا حرف‌هایی می‌زدم که خودش را دوست دارد یعنی چه؟ خدا دوست امیرالمؤمنین علیه السلام را خودش را دوست دارد، یعنی چه؟

<sup>۲۲</sup>. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۹۷ و مجلسی، بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

چقدر روایت داریم: «أَحِبُّ مَحَبَّ [حَبِيبٍ] آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ [وَإِنْ] كَانَ فَاسِقًا زَانِيًا» پناه به خدا و «و

أَبْغَضُ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ [وَإِنْ] كَانَ صَوَامًا قَوَامًا»<sup>۲۳</sup> می ترسم پرده را بالا بزنم؛ و الا

اهل بیت علیهم السلام همه ی حرف ها را فوق آنجایی که به مخیله ی ما خطور کند گفته اند. بگذارید پرده را بالاتر نزنم؛ و الا در این وادی حرف خیلی زیاد است. می ترسم بعضی از دوستان، دوستان جدید ما هستند بحث های قبلی ما را نشنیدند، زمینه های ذهنی شان برای اینکه بحث ها درست فهمیده شود، فراهم نیست، خدایی ناکرده اشتباه فهمیده نشود؛ استفاده های غلطی از این بحث ها نشود، به همین دلیل این پرونده را می بندم؛ و الا خدا می داند اینجا چه بحث وسیعی باز می شود. اگر کسی را به خاطر خوبی ها و محبت هایی که به من می کند دوست دارم، درحقیقت اینجا خود او را دوست ندارم، آن خوبی هایی که به من می کند را دوست دارم، نه خودش را. کمکم می کند از من مشکل گشایی و دستگیری می کند، آنها را دوست دارم، خودش را دوست ندارم. خودش برایم اهمیتی ندارد. هر کس دیگر هم این کار را می کرد به او علاقمند می شدم. در واقع خدمت هایی که به من می شود را دوست دارم نه خود او را. ظاهراً می گویم تو را خیلی دوست دارم؛ ولی منافی که از جانب او به من می رسد را دوست دارم. منافع و خوبی هایی که به من می رسد را طالبم، خود او را طالب نیستم. خدا شکارچی ماهری است. اوّل دانه می پاشد تا دل ها را صید کند. دانه پاشیدن اوّل، خوبی ها و احسان هایی است که به خلقش می کند. مرغ ها و پرنده ها هم این طوری هستند دانه که می ریزند

<sup>۲۳</sup>. طوسی، امالی، ص ۴۰۵ و شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۸۳ و مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۲۲۰.

به سمت دامی که برایشان تدارک شده می‌روند. خداوند محبت و لطف و عطا‌هایی که به ما می‌کند، حلم و بردباری‌هایی که در برابر سرکشی‌های ما به خرج می‌دهد، بخشش و غفرانی که در حق ما اعمال می‌کند، ستّاریت و پرده پوشی‌هایی که روی آلودگی‌های ما می‌اندازد و نمی‌گذارد آبرویمان بین خلق برود، همه دانه است که خدا می‌پاشد. می‌خواهد پرنده‌ی دل‌ها را صید کند؛ اوّل با احسان. پرنده‌ها شکارچی و تله نمی‌شناسند، دانه می‌شناسند. در آغاز راه دوستدار منفعت‌هایی است که از رهگذر طرف به او می‌رسد. خود طرف را طالب نیست. کم‌کم به جایی می‌رسد که طالب خود طرف می‌شود و همانی را که دانه پاشید دوست می‌دارد؛ منتها الان که دوستدار او شد، می‌گوید طرف عجب انسان خوبی است! دوستش دارم و دلم می‌خواهد دوست من باشد. اوّل منافی که از طرف به او می‌رسید را می‌خواست، حالا خود طرف را می‌خواهد؛ اما باز خود طرف را برای خودش می‌خواهد. اوّل منفعت‌ها را برای خودش می‌خواست، حالا خود طرف را برای خودش می‌خواهد. می‌گوید: او مال من باشد؛ دوستش دارم. او را برای خودش می‌خواهد. این پله‌ی دوم محبت است؛ اما این انتهای راه نیست. یک وقت خدا را به خاطر عطایا و نعمت‌ها و گاهی به خاطر خودش می‌خواهیم. یک وقت خودت را برای او و فدای او می‌خواهی. نمی‌خواهی او را خرج خودت کنی. نمی‌خواهی لذت رسیدن به او و وصل و لقاء او را ببری؛ چون در این صورت داری او را خرج خودت می‌کنی. این شعر حافظ را بارها برایتان خوانده‌ام:

وصال و قرب چه باشد، رضای دوست طلب      که حیف باشد از او غیر از این تمنّایی

اینکه می‌گویی وصال و قربش را می‌خواهم، می‌خواهی لذت وصل و قرب او را ببری. خودت لذت ببری. او را می‌خواهی خرج لذت خودت کنی. نگاه کن دوست چطوری راحت‌تر است؟

یکی درد و یکی درمان پسندد      یکی وصل و یکی هجران پسندد  
من از درمان و درد و وصل و هجران      پسندم آنچه را جانان پسندد

عاشقی که می‌گوید وصل نمی‌خواهم، ببینم معشوق من چگونه راحت‌تر است؟ چطوری به او بیشتر خوش می‌گذرد؟ کنارش باشم بیشتر به او خوش می‌گذرد یا نباشم؟ برای من خوش گذشتن به او مهم است نه اینکه کنارم باشد و به من خوش بگذرد.

باباطاهر از عاشق‌های مست و تمام‌عیار حضرت حجت و از دلداده‌های بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه است. شعر بلند و عجیبی دارد. نمی‌دانم بین اهل محبت از این شکل انسان‌ها چند نفر می‌توانیم پیدا کنیم؟

بِشَمِ واشم از این عالم بَدَرِ شَمِ      بِشَمِ از چین و ماچین دیرتر شَمِ

می‌گوید: آنقدر دور بشوم تا از این عالم بیرون بروم و از چین و ماچین که نقطه‌ی دور افتاده‌ی شناخته شده‌ی دنیای آن روز بود دورتر بروم.

بِشَمِ واشم از این عالم بَدَرِ شَمِ      بِشَمِ از چین و ماچین دیرتر شَمِ  
بِشَمِ از حاجیان حج پیرسم      که این دیری بَسَه یا دیرتر شَمِ

بروم از حاجی‌هایی که مگه برای زیارت خدا می‌روند پیرسم، از معشوق من بپرسید آن قدر که دورم و فاصله دارم بس است یا دورتر بروم که تو راحت‌تر باشی. این افق غیر آن افقی است که حتی لقاء و وصال می‌خواهد.

وصال و قرب چه باشد رضای دوست طلب      که حیف باشد از او غیر از این تمنّایی

در کلاس اوّل محبّت، معمولاً اشخاص را به خاطر منفعتی که به او می‌رسد دوست دارد. اوّل به خاطر منافع خودش، مثلاً در شرکت او کارمند می‌شود، در مغازه‌اش شاگرد می‌شود، در مدرسه‌اش محصل می‌شود، در جلسه‌اش عضو می‌شود و می‌گوید: اینجا به نفعم است، فایده‌ی دنیایی می‌برم یا پول و مقام گیرم می‌آید یا علم و مقامات معنوی به دست می‌آورم. برای سود خودش آمده است. لذا اوّل خودش را می‌پاید. مراقب است ضرر نکند، وقتش هدر نرود. آن قدر که وقت می‌گذارد برایش فایده داشته باشد. نکند فردا به او بگویند فلان جلسه می‌رفتی، استخدام نمی‌کنیم و مردم تحویل نگیرند. مراقب است جایی که می‌رود چه پیامدهایی برایش دارد. نکند فردا بدنام شود. نکند مردم آنگی به او بچسبانند، مطرود شود. اوّل محبّی است که محبتش برای منافی است که از اینجا می‌برد. لذا خودش را می‌پاید، مراقب است، قدری وقت بگذارد که فایده دارد. بیشتر وقت نگذارد. تا جایی کار کند که برایش فایده دارد، بیشتر کار نکند. تا جایی از وجودش خرج کند و سرمایه بگذارد که عایدی خوبی دارد. اوّل محب خودش را می‌پاید. کم‌کم که محبّت قوی‌تر شد، خودش را نمی‌پاید، محبوب را می‌پاید. چون مدعی هستیم مسیری که در فضایش گفتگو می‌کنیم، مسیر محبّت و ولایت است. مرور روی بحث‌ها و محک زدن خودمان، ان شاء الله که در آن بهره است. دیگر کم‌کم خودش را نمی‌پاید، که حالا چیزی گیرم می‌آید یا نه؟! چقدر گیرم می‌آید؟ سود می‌کنم یا ضرر؟ دیگر مراقب خودش نیست که نکند برایم بد تمام شود، بدنام شوم، موقعیت‌ها و فرصت‌هایی را از دست بدهم. خودش را نمی‌پاید. محبتش قوی‌تر شد. حالا محبوبش را می‌پاید و مراقب اوست. در

حضور محبوب از من کاری سر نزنند که او اذیت شود. نادانسته از زبانم چیزی صادر نشود که خاطرش مکدر شود. رفتارهای من او را اذیت نکند. حالا این طوری خودش را می‌پاید و مراقب است که او اذیت نشود. به تعبیری مراقب خودش است و او را می‌پاید که از رهگذر من او اذیت نشود. قدم اول با رفتارها و گفتارهای ظاهری است. در جلسه کاری نکنم، حرفی نزنم، دیر نروم، زود نیایم، برخوردی نکنم که او اذیت شود. چون دوستش دارد او را می‌پاید، مراقب خودش است چیزی که او را می‌آزارد، از او سر نزنند. اول ظواهر را و بعد کم‌کم باطنش را می‌پاید. اگر فضای اهل باطن باشد کم‌کم باطنش را هم می‌پاید. اینجا کنترل دست و پا خیلی سخت نیست. راحت می‌تواند زبان را کنترل کند، حرفی نزنند. دست و پا را کنترل کند، رفتاری نکند؛ اما در فضای اهل باطن باید باطن خود را بپاید؛ چون فکری که در ذهن خطور می‌کند و آرزویی که در دلت رد می‌شود را همین الان در این لحظه می‌بیند.

دل ننگه دارید ای بی‌حاصلان	در حضور حضرت صاحب‌دلان
پیش اهل تن ادب بر ظاهر است	پیش اهل دل ادب بر باطن است

وقتی در محضر ولیّ خدا حاضر می‌شود، فکرش را هم کنترل می‌کند. مراقب است چیزی در ذهنش عبور نکند که خلاف ادب محضر او باشد، در دلش چیزی عبور نکند که او را اذیت کند. پس در قدم دوم، مراقب است از او ظاهری و باطنی چیزی سر نزنند که محبوبش را اذیت کند.

قدم سوم چیست؟ اگر محبت تمام عیار شود دیگر خودش و او را نمی‌پاید. اول مراقب خودش بود که ضرر نکند بعد کم‌کم مراقب خودش بود که طرف را اذیت نکند و حصری



دور خودش کشیده بود. حالا در اثر شدت محبت حصار را می‌شکند. حصار که شکست، یگانگی به وجود می‌آید. محبت به قدری به اوج رسید که دوگانگی محب و محبوب از بین رفت. دیگر محب، مواظب خود و محبوب نیست. نه محبتی ماند و نه محبتی، محبوب ماند و بس و یگانگی آمد. یگانگی که بیاید «بَيْنَ الْأَحْبَابِ تَسْقُطُ الْأَدَابُ» لازم نیست خیلی خودت را مقید بگیری. آنجا انسان راحت است. وقتی شخص به یگانگی رسید لازم نیست خودش را سخت و سفت بگیرد. یگانه که شد راحت می‌شود، ول می‌شود. اگر به یگانگی رسیدی به انتهای راه رسیدی و یکی شدی؛ یعنی هر چه در تو هست در او هم هست و هر چه در او هست در تو هم هست. دل‌ها به هم وصل شد و یگانگی یعنی این. هر چه در قلب اوست؛ معرفت، کمال و معنویت، در قلب تو هم هست. لذا اگر شخص به مقام یگانگی با اولیا خدا نائل شود هیچ چیز کم ندارد. بیا بید با خدا و اولیا خدا یگانه شویم. ان شاء الله خدا عنایت کند محبت به اوج برسد. حصاری که دور خودمان کشیدیم و می‌گوییم این منم، یک خطّ است. خطّ منم پاک شود. وقتی خط پاک شد منی نمی‌ماند؛ او می‌ماند و بس و از باطن وصل می‌شوند. صورت ظاهر هم ممکن است کنار هم نباشند. او پس‌قرنی کجا بود و پیغمبر ﷺ کجا بود؟ او پس در یمن و پیغمبر ﷺ در حجاز و مدینه بود؛ اما با هم یگانه و به همدیگر وصل بودند. خیلی‌ها کنار پیغمبر ﷺ سال‌های سال زندگی کردند، کدام بهره را بردند؟ جز خسارت چه چیز نصیبشان شد؟

«الكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ» کاسب دوست خداست. هر کس داد و ستد کند کاسب است. هر کار می‌کنی سعی کن کاسبی کنی. اول کار، با کاسبی شروع می‌شود. اقلّاً در مغازه‌ای برو که ضرر نمی‌کنی. چرا می‌روی و از شیطان می‌خری؟ بیا از خدا و اولیا خدا بخر. فکر کن کجا

بیشتر نفع می‌کنی؟ اول اقلأً با این روحیه به میدان بیا. چطوری با خدا کاسبی می‌کنی؟ فرمود: مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. اینکه گفتم بعداً می‌گوییم در این جمله سر آن بحث باز شد. خدا به پول من و تو احتیاج ندارد، خواست تعلق را از تو بگیرد. تعلق را که گرفت دوباره به تو بر می‌گرداند. خدا خواست تو را کم‌کم آماده کند که خودت را به او بدهی. خدا خودت را دوست داشت. گفت: خودت را می‌خواهم. حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمودند: شمشیر و اسب را می‌خواهم چه کنم؟ آمده بودم خودت را به قلّه‌ی بلند شهادت در راه خدا رهنمون شوم. پس مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. کمالت را و علمت و هر چه را که داری به خدا بده، خدا دوباره به تو می‌دهد. دادوستد خوب است و آدم را حبیب خدا می‌کند. از این بحث خیلی بلند، کمی پایین‌تر بیاییم. راجع به این جمله تذکری بدهم. در فعالیت‌های اقتصادی، برای گذران زندگی دنیویمان شاغلیم و هرکس شغل و کاری دارد. ان‌شاءالله توجه کنیم نیت‌مان را نیت الهی قرار دهیم. ما در فلان اداره وقتی کارمندیم صبح که می‌خواهیم به اداره برویم نیت کنیم، خدایا می‌خواهیم کاری در جهت رضای تو انجام دهیم. گره‌ای از خلق بگشاییم. این نیت را که بکنی سر ماه از فیش حقوقی‌ات بابت این نیت کسر نمی‌کنند. انگیزه‌مان را این قرار دهیم، صبح که از خانه دنبال کاسبی‌مان می‌رویم، حالا اداری، فرهنگی یا کاسب هستیم فرقی نمی‌کند، نگوییم دنبال پول درآوردن می‌رویم. بگوییم: خدایا می‌خواهیم کارمند تو باشیم. تو می‌خواهی گره از کار خلقت باز کنی ما می‌خواهیم دست تو شویم. با این نیت دنبال کار برویم. خدا کتاب شراب‌طهور را به دست‌تان رساند، بحث رزق، توحید در رزاقیت، قناعت و ضیافتش را بخوانید. رزق مقدر و مقسوم و مضمون است. این طوری کاسبی

کنید. یک معنای «الکاسبُ حیبُ الله» همین است؛ چون رزق از قبل مقدر شده، مشتری بیاید یا نیاید، جنس گران شود یا نشود، رزقی که مقدر تو است را خدا به تو می‌رساند. «و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»<sup>۲۴</sup> پس بیایید کاسبی کنید. کاسبی یعنی چه؟ یعنی امروز که می‌روی سرِ کار با خدا معامله کن و انگیزه‌ی معنوی به کارت بده، این یک نکته. نکته‌ی دوم هم این است که در کاسبی، دنیا را خرج خودت کن، خودت را خرج دنیا نکن؛ چون صورتِ ظاهرِ کاسبی، دنیاست؛ خودت را خرج دنیا نکن تو شریف‌تر از دنیا هستی. امام کاظم علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»<sup>۲۵</sup> برای بدن‌های شما قیمتی غیر از بهشت وجود ندارد. این بدن قیمتش بهشت است حالا روح قیمتش چیست؟ خدا می‌داند. خیلی خسارت است که روح و جسم را به دنیای پست و دنی بفروشیم. دنیا را خرج خودت کن. در کاسبی که می‌کنی خودت را خرج دنیا نکن. مطالبی که خدا امروز عنایت کرد به برکت ایام‌البيض ماه رجب بود. خدا خیلی پرده‌ها را بالا زد. حرف‌ها را لااقل دوباره به یاد آورد. آنچه می‌گویم، هیچ یک حرف نو نیست؛ همه را از درون شما می‌گیرم و تحویل می‌دهم. حرف‌ها مال خودتان و در فطرت همه‌تان است. «الکاسبُ حیبُ الله» هرکس داد و ستد کند کاسب است. هر کار می‌کنی سعی کن کاسبی کنی. مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. با خدا کاسبی کن. طرف معاملات را خدا قرار بده، خلق خدا قرار نده. به خدا بفروش و از خدا بخر. در زندگی با خدا معامله کن. صورت ظاهر خلقند، فی الواقع خداست. مشتری را هم خدا فرستاد، مأمور خداست، غیر خدا را نبین.

<sup>۲۴</sup>. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

<sup>۲۵</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹ و ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۳۸۹ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۰۳.

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند      یعنی به جهان غیر خدا هیچ ندیدند  
هر دست که دادند از آن دست گرفتند      هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

با خودش معامله کن. به او بگو از او بشنو. به او بفروش از او بخر. در زندگی کاسب باش.  
مالت را به خدا بده، خدا دوباره به تو مال می‌دهد. کمال، علم و هرچه داری را به خدا  
بده، دوباره به تو می‌دهد. داد وستد خوب است، آدم را حبیب خدا می‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ